

انقلاب اسلامی و گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران

فریبرز ارغوانی پیرسلامی^۱

چکیده

هدف این مقاله بررسی تأثیر انقلاب اسلامی بر ماهیت گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران است. توجه فزاینده قدرت‌های نوظهور در دو دهه اخیر به توسعه روابط با کشورهای جهان سوم بر مدارهای عمدتاً اقتصادی این سؤال را ایجاد کرده است که شکل‌گیری و بسط گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با محوریت توسعه روابط با برخی کشورهای آفریقایی و امریکای لاتین تحت تأثیر چه عاملی بوده است؟ از دید این مقاله، تکوین و اشاعه این گفتمان در سیاست خارجی ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی چندان متأثر از مؤلفه‌های مادی و اقتصادی ذکر شده نیست، بلکه جای‌گیری گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران غالباً تحت تأثیر ویژگی‌های ماهوی و نهادی انقلاب اسلامی بوده و از این جهت غالباً بعد معنایی، ارزشی و سیاسی داشته است. درحالی‌که اتخاذ این رویکرد از جانب دیگر قدرت‌ها همزمان متأثر از سطوح داخلی و بین‌المللی بوده در مورد ایران سطح داخلی به‌مراتب تأثیرگذارتر بوده است. بررسی ریشه‌های جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها با اتکا به رویکردی نظری، واکاوی مفهوم و مصادیق عملی گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در نظام بین‌الملل باهدف ایجاد رویکردی مقایسه‌ای و درنهایت تمرکز بر انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری این گفتمان در سیاست خارجی ایران مهم‌ترین محورهای مقاله برای ارزیابی فرضیه است.

کلیدواژه‌ها: ایران، سیاست خارجی، انقلاب اسلامی، نوجهان سوم‌گرایی، چین.

مقدمه

یکی از محورهای موضوعی مهم در سیاست خارجی ایران از سده نوزدهم تا به امروز مجادله درون حاکمیتی حول سمت‌وسوی سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های آن بوده است. درحالی‌که پیش از تکوین ساختار دوقطبی در نظام بین‌المللی ماهیت جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران عمدتاً معطوف به اتکای به یک قدرت سوم برای ایجاد توازن در برابر سایر قدرت‌ها و دفع تهدیدها از این طریق بود، از زمان آغاز جنگ سرد و ایجاد شکاف بزرگ ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک شرق و غرب در نظام بین‌المللی، ایران به تبع ماهیت نظام سیاسی و رخدادهای جنگ دوم جهانی، جهت‌گیری غرب محور را در دستور کار قرار داد (Hunter, 2010: 33-51). این شکاف عمیق ژئوپلیتیک به سبب تصلب و ماهیت جزمی آن باعث شد تا اردوگاه جدیدی از کشورهایی شکل گیرد که خود را متعهد به شرق و غرب نمی‌دانستند و در ادبیات سیاست‌گذارانه به آن‌ها جهان سوم اطلاق می‌شد و این جبهه جدید زمینه تنوع در جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها را فراهم کرد.

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد تصور عمومی در حوزه سیاست‌گذاری خارجی کشورها به این سمت هدایت شد که گفتمان‌های جهان سوم و عدم تعهد در عمل فاقد موضوعیت است زیرا هدف آن‌ها اتخاذ رویکردی متمایز از اردوگاه شرق و غرب بود و اینک که بلوک‌بندی‌های شرق و غرب و شکاف‌های ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک ماهیت پیشین خود را از دست داده بودند تداوم بخشیدن به نگرش جهان سوم گرایانه صرفاً رویکردی شعاری به شمار می‌رفت. در این دوره، به تدریج بسیاری از کشورها از جمله کشورهای رهایی یافته از بند بلوک شرق و همچنین استعمار متأثر از فضای غالب، رشد و توسعه خود را در تبعیت از رویکردهای سرمایه‌دارانه غربی دیدند. به همین دلیل، در دهه ۱۹۹۰ جهانی‌شدن ارزش‌های غربی در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی رواجی بی‌سابقه یافت. رخداد برخی بحران‌ها نظیر بحران اقتصادی ۹۸-۱۹۹۷ آسیا و فروپاشی اقتصادی روسیه در دهه ۱۹۹۰ و نیز بحران جدی اقتصادی آمریکا در سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۹ این نکته را آشکار ساخت که الگوی غربی نمی‌تواند تنها راه کامیابی و تحقق منافع کشورها باشد. این رویدادها در کنار برآمدن قدرت‌های نوظهوری همچون چین، هند و برزیل باعث شد تا اهمیت کشورهایی که پیش‌تر جهان سوم خوانده می‌شدند از حیث بازارهای گسترده و منابع غنی طبیعی در مرکز توجه قرار گیرد و زمینه‌های رویکردی نوین در سیاست خارجی کشورها با عنوان گفتمان نوجهان سوم‌گرایی شکل گیرد.

در همین بازه زمانی که ایران با رخداد انقلاب اسلامی در مسیر جدیدی از الگوهای سیاست‌گذاری قرار گرفته بود نگرش‌های غرب‌گرایانه را کنار گذاشته و تلاش کرد تا در سیاست خارجی نگاهی غیر غربی و توأم با استقلال عمل را در پیش گیرد. بررسی برخی از ادبیات موجود در این حوزه حاکی از ظهور این روند است. دهقانی فیروزآبادی (۱۳۸۸) و حاجی یوسفی (۱۳۹۱) در دو اثر مجزا حول سیاست خارجی ایران جهان سوم‌گرایی را صرفاً یکی از ویژگی‌های گفتمانی دولت اصولگرا می‌دانند و به بسط و شرح آن اشاره چندانی نمی‌کنند. به همین سبک، هانتر (2010) نیز صرفاً در ذیل بررسی کلی سیاست

خارجی ایران به جهان سوم‌گرایی و پیامدهای آن به شکل مختصر می‌پردازد. فراتر از این، احتشامی و زویری (2008) به بررسی مقایسه‌ای سیاست خارجی دولت‌های احمدی‌نژاد و خاتمی پرداخته و بدون اشاره صریح به گفتمان نوجهان سوم‌گرایی شاخص‌هایی را از سیاست خارجی دولت اصولگرا بیان می‌کند که نزدیکی زیادی به محتوای این سیاست دارد. ارغوانی (2013) در مقاله‌ای پیرامون سیاست خارجی ایران بحث جهان سوم‌گرایی را برجسته کرده و با تمرکز صرف بر دوران ریاست جمهوری احمدی‌نژاد بر این نظر است که تکوین این گفتمان در سطوح سه‌گانه داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی صورت گرفته و به بررسی دقیق تأثیر انقلاب اسلامی و ابعاد معنایی نوجهان سوم‌گرایی و پیامدهای آن با تمرکز بر مناطق ژئوپلیتیک اشاره دقیقی نداشته است. این مهم سبب شد تا همزمان با بسط گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در نظام بین‌الملل سیاست خارجی ایران نیز در همین مسیر قرار گیرد. درحالی‌که در ادبیات سیاست خارجی برخی اشاعه این گفتمان در نظام بین‌المللی را محصول جهانی‌شدن، اهمیت یافتن مؤلفه‌های اقتصادی و تحول در مفهوم امنیت سنتی می‌دانند (گریفیتس، ۱۳۸۸: ۴۲۴) از دید این مقاله تکوین و اشاعه گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی چندان متأثر از مؤلفه‌های مادی ذکر شده نیست. این مقاله با طرح این پرسش که شکل‌گیری و بسط گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران با محوریت توسعه روابط با برخی کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین تحت تأثیر چه عاملی بوده است بر این ادعا است که جای‌گیری گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران غالباً بیش از آن که متأثر از عوامل مادی باشد تحت تأثیر ویژگی‌های ماهوی و نهادی انقلاب اسلامی بوده و از این جهت غالباً بعد معنایی، ارزشی و سیاسی داشته است.

باهدف بررسی و ارزیابی این ادعا، مقاله حاضر در بخش نخست ریشه‌های جهت‌گیری سیاست خارجی کشورها را با اتکا به رویکردی نظری موردتوجه قرار داده و نشان می‌دهد که در مقایسه سه سطح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی سطح نخست بیشترین تأثیر را بر توجه سیاست خارجی ایران به گفتمان نوجهان سوم‌گرایی داشته است. بخش دوم، مفهوم و مصادیق عملی گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در نظام بین‌الملل را بازمی‌نمایاند و درنهایت بخش سوم با تمرکز بر انقلاب اسلامی تأثیر آن را بر شکل‌گیری این گفتمان در سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد. روندهای نوجهان سوم‌گرایی و بررسی ریشه‌های انقلابی آن مهم‌ترین محورهای این مبحث را تشکیل می‌دهند.

۱. چارچوب نظری

سیاست خارجی به‌مثابه حوزه میانی سیاست داخلی و روابط بین‌الملل با جهت‌گیری‌ها و اولویت‌های ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک متمایز می‌شود. در بیانی نظری، تدوین سیاست خارجی نتیجه تلاقی سطوح سه‌گانه‌ای داخلی، منطقه‌ای و جهانی است که خروجی این تلاقی و اندرکنش اولویت یافتن کشورها یا مناطق خاصی در سیاست خارجی است. بااین‌حال، باید در نظر داشت که نمی‌توان مجموعه سیاست

خارجی (اعم از راهبردها، جهت‌گیری‌ها و ابزارها) را همزمان با تأثیر یکسان این سطوح مورد ارزیابی و بررسی قرار داد. هر یک از سطوح سه‌گانه به فراخور متغیرهای دخیل، نقش نخبگان، جایگاه نهادهای داخلی و بین‌المللی و موضوعات و بحران‌های مبتلابه سیاست خارجی ممکن است در مقاطعی تأثیرهای متمایزی داشته باشند. در برخی مواقع نوع نگاه نخبگان ابزاری یا وجود ساختارهای قدرتمند نهادی در درون کشور ممکن است بر سایر مؤلفه‌ها چیره شود و در برخی زمان‌های دیگر اثرگذاری متغیرهای منطقه‌ای یا پیامدهای ساختار نظام بین‌المللی می‌تواند نقش سطح داخلی را با محدودیت مواجه کند. در سطح ملی یا داخلی حوزه سیاست خارجی عرصه‌ای در نظر گرفته می‌شود که تحت تأثیر متغیرهایی همچون محیط روانی و یا محیط تصمیم‌گیری و بوروکراتیک است. محققانی که این سطح از تحلیل را برمی‌گزینند تغییرات موجود در سیاست خارجی کشورها را نتیجه تعاملات میان نخبگان سیاست‌گذار، ترجیحات ذهنی آن‌ها و قرارگیری این سیاست‌ها در فرایند بوروکراتیک می‌دانند (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۴۵-۴۱). به همین جهت، جیمز روزنا در ارائه مدلی برای تحلیل سیاست خارجی کشورها با طرح «نظریه پیوستگی» میان سطوح معتقد است که توجه به نقش و جایگاه مقامات اجرایی و بوروکراتیک کشور، نگرش‌ها و طرز تلقی‌های حاکم بر جامعه در کنار شرایط ساختاری می‌تواند مانع از نگاه تقلیل‌گرایانه در تحلیل سیاست خارجی شود (Rosenau, 1969: 52). در رابطه با گفتمان نوجهان‌سوم‌گرایی و بازتاب آن در سیاست خارجی ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی نوع نگرش نخبگان انقلابی، ایدئولوژی مسلط و ساختارهای نهادی نشانه‌های از تأثیر عوامل داخلی بر سیاست خارجی ایران به شمار می‌روند.

در محیط خارجی رویکرد کشورها به نظم موجود، نوع توزیع قدرت در عرصه بین‌المللی، اتحاد و ائتلاف‌ها، نحوه تعامل با قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌المللی و تغییر و تحولات در محیط منطقه‌ای یا محیط ژئوپلیتیک از جمله متغیرهایی است که می‌تواند در اتخاذ جهت‌گیری‌های سیاست خارجی اثرگذار باشد (رمضانی، ۱۳۸۰: ۳۶-۳۰؛ سجادی‌پور، ۱۳۸۶: ۷۸-۷۱). در سطح منطقه‌ای، مناطق پیرامونی و مجاور نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در تعاملات و سیاست خارجی کشورها دارند. مجاورت جغرافیایی، اشتراکات موضوعی و انسجام نسبی در اولویت‌های ژئوپلیتیک عواملی هستند که نقش مناطق را برای کشورها افزایش می‌دهند (قاسمی، ۱۳۹۰: ۸۶-۸۵). به همین جهت، امر غالب آن است که دولت‌ها تلاش می‌کنند تعاملات خود را با نظام بین‌المللی و عرصه جهانی با اولویت مناطق مجاور تنظیم و منافع خود را در این بخش‌ها گسترش دهند. چنان‌که امروزه با تشدید فرایند جهانی‌شدن بحث از امنیت ملی به‌عنوان یکی از فاکتورهای مهم در اهداف سیاست خارجی بدون توجه به امنیت منطقه‌ای و رشد و ظهور اقتصادی بدون توجه به نیازهای اقتصادی منطقه‌ای غیرممکن به نظر می‌رسد. با این حال، اگر چالش‌های ژئوپلیتیک، اولویت‌های ایدئولوژیک و تعارض‌های منطقه‌ای در حوزه‌های موضوعی گوناگون مانع از همکاری منطقه‌ای شوند این امکان دور از ذهن نیست که کشورها در جستجوی تأمین منافع در حوزه‌های امنیتی و اقتصادی به مناطق غیر مجاور روی آورند. درنهایت در سطح جهانی نوع نگاه به نظم موجود و تلقی از اصل سازمان دهنده روابط میان کشورها از اهمیت برخوردار است. تحلیل‌گران این سطح در بررسی

سیاست خارجی کشورها معتقدند که ساختار نظام بین‌الملل اصلی‌ترین عامل شکل‌دهنده به الگوی رفتاری کشورها است که در این میان اصل آنارشی می‌تواند مهم‌ترین زمینه برای شکل‌گیری الگوهای رفتار خارجی دولت‌ها باشد. به همین جهت، نمی‌توان توجه زیادی را در تحلیل به نقش متغیرهای داخلی کشورها و فرایند تصمیم‌گیری آن‌ها اختصاص داد (Waltz, 1979: 81-82).

با اتکا به این رویکرد نظری می‌توان گفت که جهت‌گیری جهان‌سوم‌گرایانه در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران متأثر از هر سه سطح مورد اشاره است. در سطح داخلی، نقش آرمان‌های انقلابی، نخبگان تصمیم‌گیری، ایدئولوژی و قانون اساسی در توجه به جهان‌سوم به‌عنوان مرکز ثقل سیاست خارجی مورد توجه است. در سطح منطقه‌ای، روابط پرفرازونشیب ایران با کشورهای منطقه و تأثیرگذاری ائتلاف‌های منطقه‌ای و در سطح جهانی ساختارهای نظم موجود بین‌المللی در کنار جایگاه چالشی ایران در این نظم سبب توجه سیاست خارجی ایران به توسعه روابط با کشورهایی شده که اصطلاحاً جهان‌سوم خوانده می‌شوند. نکته قابل‌تأمل از دید این مقاله آن است که این رویکرد اولاً در تاریخ کمتر از چهار دهه‌ای سیاست خارجی ایران دارای فراز و فرود بوده و به‌ویژه در یک دهه اخیر، الگوی ثابت رفتاری ایران نبوده اما در بستر سیاست خارجی همواره حضور داشته است و ثانیاً این وجه در کشورهای دیگر به‌ویژه قدرت‌های نوظهوری همچون چین، برزیل یا هند مستمراً مدنظر بوده و همزمان با رشد و توسعه و اهمیت پاسخ‌گویی به نیازهای مادی داخلی بیشتر نیز شده است. این دو روند نشان می‌دهند که اهمیت مؤلفه‌های مادی که تبلور آن‌ها در محیط خارجی (منطقه‌ای و بین‌المللی) است در تکوین و تداوم جهان‌سوم‌گرایی ایران اگر گفته نشود بی‌تأثیر، در مقایسه با عوامل داخلی تأثیر کمتری داشته است. به همین جهت، می‌توان ادعا کرد که استمرار این بُعد با اتکا به مؤلفه‌های منبعث از ساختار داخلی و انقلاب اسلامی عمدتاً رنگ و بوی معنا محور و ارزشی به خود گرفته است.

۲. نوجهان‌سوم‌گرایی و سیاست خارجی در نظام بین‌الملل

مفهوم جهان‌سوم یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم موجود در ادبیات روابط بین‌الملل در توضیح برخی از روندها و حوزه‌های سیاست‌گذاری است. بخش عمده این پیچیدگی به لفظ «جهان‌سوم»^۱ و تمایز آن از دوجهان اول و دوم بازمی‌گردد و بخشی دیگر به اطلاق آن به مصادیق و مراجع آن مرتبط می‌شود. در حوزه نخست - یعنی لفظ جهان‌سوم - که بی‌ارتباط با بخش سیاست‌گذاری روابط بین‌الملل نیست این مفهوم با تعبیر و تعاریف متعددی مواجه شده است. برای نخستین بار مائو زدونگ - رهبر انقلابی چین - بعد از افزایش تنش‌های چین با کشورهای غربی و سپس با شوروی بر این اعتقاد بود که مشی حکمرانی و شیوه رفتار کشورهای غربی (جهان اول) با سایر کشورها تداوم دوران سنتی استعمار و بازتاب امپریالیسم است. این نوع از امپریالیسم با اتکا به شیوه‌های سرمایه‌داری در توزیع منابع در عمل سایر کشورها را تحت انقیاد خود می‌بیند. از دید مائو، علاوه بر غرب شیوه برخورد شوروی با سایر کشورها هم چندان تفاوتی با مشی

رفتاری سرمایه‌داری ندارد. درحالی‌که غرب با اتکا به شیوه تولید خود به استعمار می‌پردازد؛ شوروی نیز با تکیه بر مظاهر امپریالیسم سرخ، نماد جهان دوم محسوب می‌شود که هدف آن بهره‌کشی به شیوه‌ای متفاوت و با ابزارهای جدیدتر است. از دید وی، سایر کشورها به همراه چین در زمره کشورهای جهان سوم هستند که در خارج از اروپا و آمریکا واقع شده و باید تلاش خود را صرف بریدن این زنجیره‌های استعمار کنند (الهی، ۱۳۸۳: ۸۸).

در ورای این نگاه ماثو، برخی دیگر از پژوهشگران حوزه جهان سوم این مفهوم را ذیل همین تفسیر اما با پیچیدگی‌های بیشتری بررسی می‌کنند. اندرو نش (7-95:2002) جهان سوم را به مثابه نظریه و عمل سیاسی‌ای که میان کشورهای سرمایه‌داری پیشرفته غربی و نواحی فقیر آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین قرار می‌گیرد تعریف می‌کند. تلقی از جهان سوم‌گرایی به‌عنوان نیروی آزادی‌بخش برای رخدادهای انقلاب جهانی و همچنین شکل خاصی از بین‌الملل‌گرایی که طی آن قواعد استعماری به پایان رسیده اما تسلط سیاسی سرمایه غربی باقی‌مانده از دیگر تعابیر مرتبط با جهان سوم است. از این منظر، «جهان سوم‌گرایی هم ایدئولوژی جهان سوم است و هم درباره جهان سوم». در مقابل این نگاه، ایدئولوژی غربی جهان سوم‌گرایی را یک رویکرد بی‌ریشه و مرده قلمداد می‌کند که محل اعتنا نیست و صرفاً به‌آسانی موردادعا قرار می‌گیرد (Nash, 2002:95). به‌مانند این‌گونه تعاریف، برخی دیگر از نویسندگان جهان سوم‌گرایی را به مثابه لحظه‌ای^۱ در مجموعه‌ای از مقاومت‌ها در برابر سرمایه‌داری، استعمارگرایی و فنون به کار گرفته‌شده از سوی دولت‌ها برای حفظ هژمونی قلمداد می‌کنند (Patel & McMichael, 2004:231).

همان‌گونه که از بررسی این جریان فکری هویدا می‌شود در این نگاه جهان سوم و جهان سوم‌گرایی عمدتاً متأثر از اندیشه چپ تعدیل‌شده و نگرش‌هایی است که به مقتضای شرایط دهه‌های ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۰ به دنبال فراتر رفتن از دوگانگی‌های جنگ سرد و نقد به کشورهای مسلط و شیوه حکمرانی سیاسی و اقتصادی آن‌ها بوده است. در این تعریف، جهان سوم موضوع روابط بین‌الملل است نه سیاست خارجی و اگر هم سیاست خارجی و جهت‌گیری‌های آن به جهان سوم توجه می‌کند این امر در فضای ایدئولوژیک روابط بین‌الملل در دوران جنگ سرد است.

بخش دیگر پیچیدگی مفهوم جهان سوم به دوران جدیدی بازمی‌گردد که اندیشه کمونیسم و رقابت‌های آن با جهان اول (سرمایه‌داری غربی) رنگ‌باخته است. در این رویکرد، جهان سوم دیگر راهی میانه نیست بلکه شامل کشورهایی می‌شود که پیش‌تر به خاطر نظم حاکم بر اقتصاد بین‌الملل فقیر محسوب می‌شد و میراث استعمارگرایی مسیر رشد و توسعه آن‌ها را مختل کرده بود. در این فضای نوین دهه ۱۹۹۰ و دهه نخست سده ۲۱، تحت تأثیر جهانی‌شدن این کشورها، دیگر با دید کشورهای فقیر نگرسته نمی‌شدند بلکه آن‌ها منبع عظیمی از منابع طبیعی و بازارهای مصرفی رو به گسترشی بودند که اقتصادهای درحال توسعه در یک رابطه متقابل به دنبال بهره‌گیری از آن‌ها هستند (هتته، ۱۳۸۱: ۷۶-۶۹). این نگرش

نویسنده می‌تواند آن را در ذیل گفتمان «نوجهان‌سوم‌گرایی» مفهوم‌سازی کرد تصمیم‌گیران سیاست خارجی کشورها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که راه و الگوی غربی توسعه تنها راه صحیح و مطلق نیست بلکه با اتکا به جهت‌گیری جهان‌سوم‌گرایانه نیز می‌توان به درک متقابلی از توسعه و رشد میان کشورهای درحال توسعه یا قدرت‌های نوظهور رسید.

برخلاف نگرش ایدئولوژیک و عمدتاً سیاست‌گذارانه نخست، نگاه دوم به جهان‌سوم‌گرایی - که در این مقاله نوجهان‌سوم‌گرایی - اطلاق می‌شود حرکتی مستمر و قاطع در سیاست خارجی کشورها به سوی عمل‌گرایی بوده و با حوزه علمی در ارتباطی نزدیک است. درک نیازهای داخلی جوامع و لزوم پاسخ‌گویی دولت‌ها به نیازهای مادی باعث شده تا کشورها روندهای سیاست خارجی خود را به گونه‌ای بی‌آفرینند که نگاه به جهان‌سوم و ظرفیت‌های آن کمتر از توجه به رابطه با کشورهای غربی و صنعتی پیشرفته نباشد. در این حالت، نوجهان‌سوم‌گرایی گفتمانی است که حوزه‌های تصمیم‌گیری سیاست خارجی و علمی بسیاری از کشورها از جمله هند، چین و ترکیه را تشکیل می‌دهد و وجه متمایز آن‌ها از کشوری مانند ایران مادی‌گرا بودن این رویکرد و تأثیرپذیری عمده آن از محیط خارجی و فرآیند جهانی‌شدن و تلاقی آن با نیازهای داخلی است.

نمونه‌های عینی نوجهان‌سوم‌گرایی مادی‌گرا

درک تفاوت نگرش قدرت‌های نوظهور در توجه به کشورهایی که اصطلاحاً جهان‌سوم نامیده می‌شوند در گرو بررسی و مقایسه روندهای توسعه روابط آن‌ها با این بخش از جهان است. برخی مناطق نظیر آفریقا به‌ویژه آفریقای زبرصحرا - که همواره در حاشیه نظام بین‌المللی بوده و شاخصه فقر و فاقه حاکم بر آن تکوین‌گر نگرش سایر ملت‌ها و دولت‌ها به آن بوده است - در کنار منطقه آمریکای لاتین در شرایط کنونی و علی‌رغم تحمیل هزینه‌های طاقت‌فرسای استعمار در گذشته، با مشخص شدن ظرفیت‌های نهادی و به‌ویژه اقتصادی آن شاهد افزایش توجهات و تعاملات کشورها با آن بوده است.

یکی از موفق‌ترین نمونه‌های نوجهان‌سوم‌گرایی در یک دهه اخیر تعاملات رو به افزایش چین با آفریقا و آمریکای لاتین بوده است. روی کار آمدن نسل دوم سیاست‌مداران چینی و اعتقاد راسخ آن‌ها به ضرورت انجام اصلاحات از آغاز دهه ۱۹۹۰، سیاست کلان چین به‌ویژه در حوزه سیاست خارجی را به شدت دگرگون کرد؛ چنان‌که چین انزوای دهه ۱۹۶۰ از آغاز دهه ۱۹۷۰ و به‌ویژه بعد از فروپاشی شوروی با تدوین سیاست‌هایی در درون گفتمان‌های خود نظیر «ظهور مسالمت‌آمیز» یا «هماهنگی جهانی» ضمن تلاش برای کاهش تنش‌ها، دیپلماسی بینا منطقه‌ای خود را تقویت کرده و آن را در راستای اولویت رشد و توسعه اقتصادی خویش تنظیم کرد. از همین رو، نگاه چین به آفریقا مشابه با رویکرد هند از آغاز هزاره جدید مسیری نوین را پیموده و عمدتاً فارغ از نگرش‌های ایدئولوژیک جنگ سرد، تعامل سازنده در چارچوب فاکتورهای اقتصادی را مدنظر خود قرار داده است (عسگرخانی و ارغوانی، ۱۳۹۰: ۱۴۴).

با وجود فراز و نشیب‌های فراوان در ادوار مختلف تاریخی روابط چین کمونیست با آفریقا، انگاره کنونی چین از آفریقا علاوه بر تأثیرپذیری از نیازهای اقتصادی دو طرف غالباً متأثر از رویکرد کلان چین در

عرصه نظام بین‌المللی است. از این‌رو، بسط تعاملات و مناسبات اقتصادی با آفریقا علاوه بر فواید ذاتی آن تأمین‌کننده نیاز چین به‌افکار عمومی جهانی در جهت اهداف خویش است (Taylor & Xiao, 2009: 710). در راستای همین سیاست، ارزش تجارت چین و آفریقا در فاصله سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶ (اوج نوجوان سوم‌گرایی چین) از ۵/۷ میلیون دلار به ۵۶ میلیون دلار رسید. در سال ۲۰۰۸ این رقم از ۱۰۰ میلیارد دلار نیز فراتر رفت. سرمایه‌گذاری‌های چین در آفریقا تقریباً از ۵۶ میلیون دلار در سال ۱۹۹۶ به ۳۷۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۶ یعنی بیش از ۶ برابر افزایش یافت^۱ و این تعامل در برهه‌ای آن‌چنان افکار عمومی آفریقا را خرسند کرد که بانک جهانی گزارش مشروح خود در سال ۲۰۰۷ درباره فعالیت‌های اقتصادی چین و هند در آفریقا را با این بیان آغاز کرد که «منافع چین در سرمایه‌گذاری و تجارت با آفریقا نشانگر یک فرصت مهم برای رشد و ادغام قاره جنوب صحرا در اقتصاد جهانی است» (Jakobson, 2009: 404). با این حال، سیاست آفریقایی چین بیش از این‌که با همکاری اقتصادی در حوزه‌های مختلف و سرمایه‌گذاری در مناطق کم توسعه آفریقا به دنبال تضمین امنیت انرژی و بازارهای جدید صادراتی باشد شامل اهداف استراتژیک نیز بوده است. این اهداف استراتژیک در راستای استراتژی کلان چین برای بهبود چهره یک قدرت بزرگ در حال رشد مسالمت‌جو، سازنده و مسئولیت‌پذیر در موضوعاتی نظیر تایوان، رقابت با آمریکا و بهره‌گیری از افکار عمومی در سطح جهانی است (Jakobson, 2009: 404-5). برای نمونه، در ارتباط با مسئله تایوان به پشتوانه حمایت از کشورهای آفریقایی چین توانست دامنه فعالیت‌های تایوان را به‌ویژه در نهادها و نیز حوزه اقتصاد با تنگنا مواجه کند؛ به‌طوری‌که در سال ۲۰۰۵ سنغال به‌عنوان یکی از کشورهای مهم فرانکوفون آفریقایی از سیاست بیجینگ در قبال تایپه حمایت کرده و به دنبال آن در سال ۲۰۰۶ چاد نیز روابط خود را با تایوان قطع کرد (آلدن، ۱۳۸۷: ۱۶۲).

همانند آفریقا، نگاه چین به بخش دیگر جهان سوم یعنی آمریکای لاتین نیز توسعه‌گرایانه و افزایشی بوده است. از آغاز دوران صدارت هو جینتائو - رئیس‌جمهور سابق چین - دیپلماسی سران^۲ در دستور کار بیجینگ قرار گرفت که در تمامی این دیدارها با سران (دیدار مقام‌های چینی از آمریکای لاتین و برعکس)، ضمن اولویت داشتن روابط اقتصادی، منطبق بر برد-برد به‌عنوان شاخص اصلی و تعیین‌کننده مورد توجه قرار گرفت و این اولویت و منطق را می‌توان در اصولی مانند توسعه و صلح به‌مثابه هسته اصلی روابط، حفظ محیط بین‌المللی مسالمت‌آمیز، گفتگوی اقتصادی، تعقیب چندجانبه‌گرایی و به‌کارگیری تدابیر و رویکرد اقتصادی مشاهده کرد (Teng, 2007: 93). در حوزه روابط اقتصادی، در فاصله سال‌های ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۵ میانگین نرخ رشد سالانه تجارت دو طرف ۳۲/۷ درصد بوده این در حالی است که میانگین رشد تجارت جهانی تنها ۲۵/۱ درصد رشد کرده بود. مجموع تجارت چین با کشورهای منطقه از ۸/۲ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۹ به ۷۰ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۶ رسید که این میزان با جهشی چشمگیر

۱. ارائه آمارهای اقتصادی مربوط به دهه ۲۰۰۰ از روابط قدرت‌های نوظهور و همچنین ایران با کشورهای آفریقایی یا آمریکای لاتین عامدانه است. زیرا این دهه تقریباً اوج رویکردهای نوجوان سوم‌گرایانه در میان کشورها بعد از پایان جنگ سرد بوده است.

2. Summit Diplomacy

در سال ۲۰۰۷، به رقمی معادل ۱۰۲/۶۱ میلیارد دلار ارتقا یافت (Lanteigne, 2009:139). در عین حال، مهم‌ترین همکاری‌های اقتصادی دو طرف به‌ویژه فعالیت چین را به این شرح می‌توان برشمرد:

- تدوین برنامه سرمایه‌گذاری ۱۰ ساله از سوی چین در آمریکای لاتین که بر اساس آن دولت چین متعهد به انجام سرمایه‌گذاری با حجمی بیش از ۱۹ میلیارد دلار در آرژانتین و انجام پروژه‌های مختلف زیربنایی می‌شد. این تعهدات به‌گونه‌ای مشابه در سایر کشورها از جمله در برزیل نیز پی گرفته شد.
 - حمایت مالی و کمک بانک‌های چینی برای سرمایه‌گذاری در بخش نفت و گاز.
 - قرارداد سرمایه‌گذاری مشترک با شیلی در بخش مس در سال ۲۰۰۵.
 - انجام پروژه‌های مشترک میان شرکت‌های چینی CNPC و SINOPEC با برزیل برای ساخت ۱۲۲۵ مایل خط لوله انتقال گاز به ارزش ۱/۳ میلیارد دلار و کسب امتیاز ۱۴ درصدی از اکتشاف میدان ۱۶ نفتی در کشور اکوادور توسط شرکت چینی SINOCHEN.
 - گسترش قراردادهای FTA با کشورهای مهم منطقه از جمله برزیل، آرژانتین، شیلی و مکزیک به دلیل وزن بالای اقتصادی-سیاسی آن‌ها.
 - افزایش توجه به کشورهای نفت‌خیز از جمله ونزوئلا از طریق سرمایه‌گذاری‌های گسترده که مهم‌ترین این همکاری‌ها را می‌توان در توافق دو کشور برای ساخت مشترک پالایشگاه در گواندونگ چین و انعقاد قراردادی ۵ میلیارد دلاری میان دو کشور جهت مشارکت در پروژه‌های تولید و اکتشاف نفت مشاهده کرد (Pham, 2005: 365; Teng, 2007: 99-101).
- در مجموع، به نظر می‌رسد که شاخص‌های استراتژیک اهمیت آفریقا و آمریکای لاتین در دیپلماسی چین که در حوزه‌هایی نظیر اقتصاد (نفت فراوان آفریقا، منابع طبیعی و بازارهای سودآور صادراتی آمریکای لاتین) و دیپلماتیک (حمایت آفریقا و کشورهای آمریکایی در نهادهای مختلف به‌ویژه در ایجاد اجماع در برابر تایوان) تعریف می‌شود عمدتاً تحت تأثیر رویکرد موقعیت‌شناسانه چین در اولویت‌بخشی به شاخص‌های اقتصادی بوده و در همین راستا، هم جایگاه جهانی چین و هم خواست این کشور را برای نشان دادن این‌که رشد چین برای نظم جهانی مفید و سازنده است ارتقا می‌بخشد.
- علاوه بر چین، یکی دیگر از کشورهایی که به اهمیت روابط با جهان سوم و تقویت گفتمان نوجهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی خود به خصوص در آفریقا اولویت داده هندوستان بوده است. برکنار از روابط حمایتی و سیاسی هند با آفریقا در طول جنگ سرد، از آغاز دهه ۱۹۹۰ و ایجاد تغییرات بنیادی در بسیاری از حوزه‌های کلان و خرد روابط بین‌المللی و متعاقباً تغییر در منحنی منافع ملی کشورها، نیازهای هند نیز تغییر شکل جدی به خود گرفته و در نتیجه‌ی اهمیت یافتن اولویت رشد اقتصادی در هند، نوع نگاه هند به آفریقا از حوزه‌های الهام‌بخشی به حوزه ژئواکونومیک تغییر یافت. بنابراین، تعامل اقتصادی-محور روابط دوجانبه قرار گرفت. در بخش تجارت، تأسیس برنامه کانون آفریقا باهدف تشویق گروه‌ها و بخش‌های خصوصی و دولتی برای تجارت با آفریقا، تشکیل گروه ۹ با مشارکت هند و ۸ کشور آفریقایی

در راستای ایجاد زیرساخت‌ها و شرایط مناسب آموزشی، انتقال فناوری‌های کلیدی، انجام پروژه‌های مشترک منطقه‌ای برای اشتغال و رشد بخش کشاورزی و حمل‌ونقل با اعتباری نزدیک به ۵۰۰ میلیون دلار از مهم‌ترین اقدامات هند در آفریقا به شمار می‌رود (Desai, 2009:422; Aiyar, 2008:25). در همین راستا، بخش خصوصی نیز فعالیت گسترده‌ای را در پیش گرفته و با برگزاری اجلاس‌های دوجانبه تجاری، برگزاری نمایشگاه کالاهای هندی در آفریقا و امضای موافقت‌نامه‌های تجاری به حضور خود در آفریقا جدیت بخشید. گسترش سرمایه‌گذاری خارجی در کنار همکاری در بخش انتقال فناوری و فنون (Ramamurthi, 1997:30; UNCTAD, CIT March, 2009) از دیگر فعالیت‌های هند در تعامل با آفریقا بود. بخش انرژی نیز یکی دیگر از مهم‌ترین محورهای مشارکت هند در آفریقا محسوب می‌شود که علاوه بر سرمایه‌گذاری در حوزه‌ها و میداین نفتی و گازی گوناگون، با انجام واردات ۲۴ درصدی انرژی خود از این ناحیه، به یکی از بزرگ‌ترین مشتریان آن مبدل شده است (Desai, 2009:417).

ترکیه سومین کشوری است که در یک دهه اخیر به تعامل با جهان سوم و به خصوص آفریقا توجه کرده است. با توجه به اهداف کلان ترکیه در حوزه سیاست خارجی و لزوم کسب اعتبار بین‌المللی و اهمیت آفریقا به جهت تکثیر کشورها، رویکرد اقتصادی به قاره سیاه به‌عنوان یکی از محرک‌ها و ابزارهای مهم سیاست خارجی ترکیه مدنظر قرار گرفته و به همین جهت در سال ۲۰۰۳ استراتژی ترکیه در مورد توسعه روابط اقتصادی با آفریقا تدوین شد و به دنبال آن سال ۲۰۰۵ سال آفریقا نامیده شد. حجم مبادلات تجاری طرفین تا سال ۲۰۰۳، ۵/۴ میلیارد دلار بود که این رقم در سال ۲۰۰۶ به ۱۲/۸ میلیارد دلار رسید. میزان صادرات ترکیه به آفریقا از ۲/۱ میلیارد در سال ۲۰۰۳ به ۹/۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۸ و میزان واردات در همین زمان از ۳/۳ میلیارد دلار به ۷/۸ میلیارد دلار ارتقا یافت. بنابراین حجم تجارت ۵/۴ میلیارد دلاری به ۱۶/۹ میلیارد دلار رسید (بخشی ۱۳۸۸ UNCTAD, 2008 quoted in). مشاهده این افزایش حجم تجارت به‌ویژه در مقایسه با میزان ۱/۷ میلیارد دلاری دهه ۱۹۹۰ نشانگر آن است که مقامات ترک جایگاه آفریقا را در تأمین نیازهای استراتژیک خود به‌ویژه از رهگذر توسعه روابط اقتصادی درک کرده‌اند.

بررسی این سه نمونه از تقویت گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی کشورها و نظام بین‌المللی به خصوص در دهه آغازین هزاره جدید نشان می‌دهد که اگرچه هر سه مورد به‌ویژه چین و هند در گذشته نیز دارای نگاه جهان سوم‌گرایانه بوده‌اند اما در طول زمان این رویکرد بعد مادی‌گرایانه گرفته و عمدتاً با اتکا به نیازهای اقتصادی داخلی و ضرورت حضور قدرتمند در رقابت بین‌المللی برای کسب سرمایه، بازار و متنوع‌سازی منابع انرژی بوده است. این درحالی است که گفتمان نوجهان سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران با اتکا به منابع آن عمدتاً بعد معنایی داشته و زمینه سیاسی قوی‌تری در آن مشاهده می‌شود.

۳. انقلاب اسلامی و نوجوان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ج.ا.ایران

رخداد انقلاب اسلامی در سال ۱۹۷۹ در ایران نه تنها حوزه‌ها و ساختارهای داخلی سیاست‌گذاری و اجرایی کشور را در ابعاد مختلف دگرگون کرد بلکه نوع نگاه به جهان را نیز نزد تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران کشور تغییر داد. اگر در دوره پهلوی سیاست خارجی کشور و نیز نگرش به جهان در پرتو رقابت‌های جنگ سرد و ایدئولوژی نخبگان ابزاری معطوف به غرب و توسعه روابط با این بخش از جهان بود در دوران بعد از انقلاب اسلامی در چرخشی ماهوی و شکلی جهت‌گیری‌های سیاست خارجی ایران معطوف به بسط مناسبات و همکاری‌ها با کشورها و مناطقی شد که در ادبیات توسعه و روابط بین‌الملل به آن‌ها جهان‌سوم یا کشورهای در حال توسعه اطلاق می‌شد. این روند در سیاست خارجی برخی کشورهای دیگر نظیر هند و چین نیز وجود داشت اما دلایل و اهدافی که این کشورها در توسعه مناسبات با جهان‌سوم تعقیب می‌کردند با آن چیزی که در جمهوری اسلامی مدنظر بود متفاوت به نظر می‌رسید.

۱.۳. روندهای نوجوان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ج.ا.ایران

مقایسه روندهای نوجوان‌سوم‌گرایی ایران با کشورهای پیش‌گفته نشان می‌دهد که اولاً نوع و سطح روابط عمدتاً سیاسی بوده تا اقتصادی و ثانیاً آمارها و داده‌های اطلاعاتی حاکی از آن است که مؤلفه‌های سطح داخلی در اتخاذ این رویکرد مؤثر بوده و نوع نگاه ایران مادی‌گرایانه صرف نبوده است.

توجه به تقویت گفتمان نوجوان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران از همان آغازین روزهای انقلاب مدنظر قرار گرفت اما بسته به نوع و تفوق گفتمان‌های سیاست خارجی فرازوفروند قابل توجهی در این عرصه مشاهده می‌شود. در دوره دولت موقت سیاست‌گذاری کشور بیش از توجه به امور خارجی متوجه تلاش برای تقویت و تثبیت پایه‌های نظام و ایجاد شرایط مناسب برای انتقال سریع و آرام قدرت بود. درگیری‌های دولت موقت با چالش‌های نهادسازی، نوع مواجهه با درخواست‌ها و تمینات گروه‌های انقلابی و سردرگمی در مدیریت خواست‌های انقلابی با واقعیت‌های موجود میدانی در نظام بین‌الملل در عمل ابتکار ایجاد یک جهت‌گیری مشخص و مدون سیاست خارجی را برای این دولت از بین برد. از آغاز دهه ۱۳۶۰ و همزمان با روی کار آمدن گفتمان انقلابی به‌جای گفتمان ملی‌گرا این انگاره تقویت شد که با قدرت‌یابی انقلابیون و حزب جمهوری اسلامی توجه به جهان‌سوم و آنچه جهان مستضعفین نامیده می‌شد افزون شود. اگرچه در این حوزه اقداماتی جزئی به‌ویژه در حمایت از آرمان فلسطین صورت گرفت اما آغاز جنگ تحمیلی از سوی عراق باعث شد تا بحث ابتکار و سیاست‌گذاری خارجی به معنای مدیریت حوزه دیپلماسی و متکثر سازی اهداف و منافع در پرتو لزوم توجه به نیازهای جنگی در عمل کم‌رنگ شود. بالین‌حال، در این دوره زمانی جهان‌سوم حداقل در حوزه شعار جایگاه خود را از دست نداد.

پایان جنگ تحمیلی و ضرورت‌های مدیریت نیازها و خواسته‌های عمومی بعدازآن باعث شد تا دولت جدید - رفسنجانی- بحث‌سازندگی و بسیج منابع داخلی و خارجی را در دستور کار خود قرار دهد. در همین راستا، دولت‌سازندگی که خود را ناگزیر از توجه به احیای زیرساخت‌های کشور و توجه به نیازهای جامعه در دوران پساجنگ می‌دید برای حل این مسئله به سرمایه و فناوری احساس نیاز می‌کرد و همین

جهت نیز در سیاست خارجی راه خود را معطوف به تنش‌زدایی با کشورهای غربی و استمداد از نهادهای پولی و مالی بین‌المللی کرد. این رویکرد باعث شد تا توجه به جهان سوم آن‌گونه که آرمان‌های انقلابی و ظرفیت‌های نهادی درون کشور ایجاب می‌کرد محقق نشود. این سیاست در دوره تفوق گفتمان اصلاحات نیز به نوعی دیگر دنبال شد. تأکید بر گفتگوی تمدن‌ها، صلح‌گرایی مثبت، تنش‌زدایی با کشورهای غربی و توجه به ابعاد نهادی بین‌المللی (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸) در این زمان باعث شد تا گفتگوهای انتقادی دوره سازندگی به گفتگوهای سازنده تغییر شکل دهد و اگر هم توجهی به جهان سوم صورت می‌گرفت در ذیل این نگاه کلی بود. توسعه روابط با کشورهای جهان سوم در این دو گفتمان غالباً در سطح عرف دیپلماتیک و معمول قرار داشت و هیچ‌گاه به یک جهت‌گیری تبدیل نشد اما به جهت قوت زمینه داخلی همچنان این بخش از جهان در ادبیات مقام‌های ایرانی مورد تأکید قرار می‌گرفت و در سطح سیاسی توجه عمده به خاورمیانه و کشورهای همسایه معطوف بود.

روی کارآمدن گفتمان اصول‌گرایی عدالت محور شاید جدی‌ترین تجربه انتقال گفتمان جهان سوم‌گرایی از سطح شعاری به حوزه عمل بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۶: ۶۷). به بیانی دیگر، اگر جلوه‌های واقعی جهان سوم‌گرایی متأثر از ادبیات انقلابی مدنظر باشد - صرف‌نظر از کاربست درست یا نادرست - این دوره را می‌توان عصری در سیاست خارجی ایران دانست که تفوق مؤلفه‌های داخلی مؤثر بر سیاست خارجی بیشتر مدنظر قرار گرفته و تلاش عمده‌ای شد تا نوجوانان سوم‌گرایی با تأکید بر آفریقای زیرصحرای و امریکای لاتین در مرکز توجه و سیاست‌گذاری خارجی کشور قرار گیرد. در گسترش روابط با آفریقا و امریکای لاتین هر چند نسبت به گذشته ظاهراً شاخص‌های تعامل نظیر مبادلات تجاری و رفت‌وآمدهای دیپلماتیک بیشتر شده اما سهم این مناطق آن‌چنان اندک بوده که افزایش تعاملات به‌ویژه در حوزه اقتصادی در مقایسه با سایر مناطق هنوز ناچیز به نظر می‌رسد. در سال ۱۳۸۷ برابر با چهارمین سال حضور دولت احمدی‌نژاد واردات ایران بنا بر گزارش‌های رسمی از سوی گمرک بالغ بر ۵۵ میلیارد و ۸۴۹ میلیون دلار و صادرات غیر نفتی نیز رقم ۱۸ میلیارد و ۱۴۶ میلیون دلار را به ثبت رساند. از میزان واردات به ثبت رسیده رقمی معادل ۴۹۵ میلیون دلار از آفریقا بوده که در مقایسه با سال قبل از آن حاکی از افزایش ۱۰۱ درصدی است که خود نشان از توجه بیشتر دولت به واردات از این قاره است. هر چند این رقم در مقایسه با ارزش ۳۱ میلیارد و ۸۳۰ میلیون دلاری آسیا و ۱۹ میلیارد و ۸۱۴ میلیون دلاری اروپا ناچیز به نظر می‌رسد اما با در نظر داشتن مقیاس تغییرات نسبت به سال ۱۳۸۶ آفریقا صعودی چشم‌گیر در افزایش صادرات به ایران داشته است (موحدین، ۱۳۸۷: ۵۵).

درست در نقطه مقابل واردات، صادرات ایران به آفریقا در این سال چندان قابل توجه نیست؛ به طوری که در سال ۱۳۸۷ در میان ده کشور برتر واردکننده از ایران نام هیچ کشور آفریقایی مشاهده نمی‌شود. همچنین ارزش صادرات غیرنفتی ایران به آفریقا در سال ۱۳۸۷ رقمی معادل ۲۶۱ میلیون دلار بود که با رشد منفی ۸ درصدی بعد از اقیانوسیه کم‌ترین صادرات را ایران داشته است (موحدین، ۱۳۸۷: ۵۶). علاوه بر تجارت کشور با کشور، میزان تجارت با گروه‌بندی‌های کشورهای نیز هیچ نشانی از جایگاه

مهم آفریقا در تجارت خارجی با ایران نداشت؛ به طوری که کشورهای عضو اتحادیه اروپا (با حجم وارداتی ۱۳۹۰۶ میلیون دلار)، شورای همکاری خلیج فارس (با حجم وارداتی ۲۶۴۳ میلیون دلار) و اکو (با حجم وارداتی ۱۵۹۴۱ میلیون دلار) در سال ۱۳۸۷ مهم‌ترین گروه‌بندی ارجح در روابط تجاری با ایران بوده‌اند (موحدین، ۱۳۸۷: ۲۳۳). بنابراین، در این حوزه نیز نمی‌توان شاهد جایگاهی مهم برای آفریقا بود. در زمینه واردات به تفکیک قاره‌ای نیز آفریقا با ارزش صادراتی ۴۹۵ میلیون دلار به ایران در مقایسه با قاره آسیا (۳۱۸۳۰ میلیون دلار)، آمریکا (۲۰۷۶ میلیون دلار) و اروپا (۱۹۸۱۴ میلیون دلار) در سال ۱۳۸۷ در رتبه بسیار نازلی قرار می‌گیرد (UNCTAD, 2008). با این حال، نکته قابل‌تأمل آن است که با وجود ضعف روابط اقتصادی ایران با آفریقا به‌ویژه در مقایسه با فعالیت همزمان کشورهای چین و هند این حجم روابط خود مؤید روند روبه رشد تعامل اقتصادی در سال قبل از آن است.

وضعیت روابط ایران با آمریکای لاتین نیز از الگوی مشابهی پیروی می‌کند. با وجود آن که به نظر می‌رسد در عصر وابستگی متقابل در برقراری روابط میان ملتها عنصر اقتصاد دارای وزنی مشابه مسائل سیاسی - امنیتی است و این موضوع به ظاهر در رابطه ایران با کشورهای این منطقه نیز وجود دارد اما واکاوی عوامل منتهی به همکاری دو طرف (احیای شیوه تفکر نخستین سال‌های انقلاب توسط دولت نهم؛ روی کار آمدن دولت‌های چپ‌گرا در آمریکای لاتین با ماهیتی ضد امپریالیستی و ضد هژمونی‌گرایانه؛ افزایش قیمت نفت در بازارهای جهانی که منجر به احیای تمایلات نوجوان‌سوم‌گرایانه شد؛ نوع مناسبات تهران و آمریکای لاتین با واشنگتن و همزمانی این تعمیق روابط با پرونده هسته‌ای ایران و چالش‌های آن با غرب) (Hunter, 2010: 234; Lotfian, 2010: 34) و بررسی مناسبات سیاسی - اقتصادی حاکی از ضعف اولویت اقتصادی در تنظیم روابط ایران با کشورهای این منطقه است. در حالی که در این زمان، ایران در جست‌وجوی کشورهای انقلابی آمریکایی لاتین برای گسترش برنامه ضد‌آمریکایی خود است کشورهای این منطقه از جمله کوبا توسعه روابط اقتصادی و سیاسی با کشورهای مشابه خود و بیرون از منطقه را در یک چارچوب عمل‌گرایانه تفسیر می‌کردند. به عبارت دیگر، کسب منافع اقتصادی و جبران فقدان حمایت شوروی از مهم‌ترین اهداف آن‌ها بوده است (Lotfian, 2010: 41). هر چند که اهداف جمهوری اسلامی ایران نیز با توجه به بنیان‌های راهبردی، نوعی تفاسیر حداقلی از عمل‌گرایی را در خود دارد اما به نظر می‌رسد این عمل‌گرایی در حوزه‌های امنیتی - سیاسی متوقف مانده و نتوانسته در یک مقیاس نسبی اهداف جامعی را به‌ویژه در حوزه اقتصاد دنبال کند. براساس آمارهای منتشره از سوی سازمان توسعه بازرگانی در مورد صادرات و واردات ایران در فاصله زمانی مارس ۲۰۰۸ تا مارس ۲۰۰۹ در میان ده شریک تجاری ایران که ۶۱ درصد صادرات کالاهای غیرنفتی ایران را به خود اختصاص داده‌اند هیچ‌نامی از کشورهای آمریکای لاتین مشاهده نمی‌شود. این موضوع در مورد ده کشور برتری که ۷۰ درصد واردات ایران از آن‌ها انجام می‌شود نیز صادق است (Lotfian, 2010: 49). همانند آفریقا، هر چند واردات ایران از آمریکای لاتین روندی صعودی داشته اما توازن تجاری در مورد ایران منفی بوده است (Hunter, 2010: 237). نکته جالب توجه آن که روابط ایران با هر دو منطقه مزبور به خصوص آمریکای

لاتین بیش از تأکید بر حوزه اقتصادی متوجه روابط سیاسی بوده است. با وجود آمارهای منتشرشده از سوی کمیسیون اروپا که ایران را ششمین شریک تجاری ونزوئلا در آمریکای لاتین می‌داند (Karmon, 2010:277) اما سطح روابط سیاسی بسیار برجسته‌تر است. حمایت صریح کاراکاس از برنامه هسته‌ای ایران در مجامع بین‌المللی، موافقت‌نامه همکاری‌های هسته‌ای، سرمایه‌گذاری‌های فراوان ایران در پروژه‌های زیربنایی ونزوئلا، برقراری خط هوایی تهران - دمشق - کاراکاس (Karmon, 2010:278) لغو شرط روادید از سوی ونزوئلا برای اتباع ایرانی (Lotfian, 2010) نمونه‌هایی از بسط روابط ایران با ونزوئلا در آمریکای لاتین است. همانند روابط با ونزوئلا، روابط ایران با دیگر کشورهای چپ‌گرا مانند نیکاراگوئه، کوبا، بولیوی و اکوادور از همین الگو پیروی کرده است. به صورت عینی‌تر و در یک مقیاس مشخص با توجه به جدول (۱) سطح مناسبات اقتصادی ایران و آمریکای لاتین را می‌توان مشاهده کرد.

جدول (۱): روابط تجاری ایران با برخی از کشورهای آمریکای لاتین در سال ۲۰۰۸ (میلیون دلار)

کشور	صادرات ایران	واردات ایران
آرژانتین	--	۳۰۱/۶
برزیل	۱۱/۴	۱/۵۲۵
شیلی	۰/۹	۴۶/۹
کوبا	---	۱۰۸/۷
مکزیک	۳۱۸/۳	۱۸/۱
ونزوئلا	۳۵/۲	۱۵/۶

Source: European Commission Quoted in (Hunter 2010: 237)

همان‌طور که این جدول می‌نمایاند در سال ۲۰۰۸ در عمل روابط تجاری ایران با کشورهای مزبور حاکی از یک توازن منفی تجاری به صورت کل است. درک تفاوت در اولویت تعاملی روابط ایران با کشورهای آمریکای لاتین را می‌توان در نوع بررسی مناسبات سیاسی بیشتر مشاهده کرد. همانند روابط با ونزوئلا، روابط ایران با نیکاراگوئه نیز عمدتاً دارای وجوه ایدئولوژیک و سیاسی بوده است. اگرچه دو کشور در انجام پروژه‌های زیربنایی در نیکاراگوئه توافقات مهمی داشته‌اند و منابع رسمی از پیوندهای عمیق اقتصادی خبر داده‌اند، اما شواهد اندکی از توسعه همکاری‌های اقتصادی وجود دارد. با این حال وجه حمایت‌گرایانه نیکاراگوئه از برنامه هسته‌ای برای ایران دارای اهمیت فراوانی است. این نوع از روابط به نوعی در تنظیم مناسبات با کوبا، بولیوی و اکوادور هم صادق است.

در مقایسه با روابط ایران با این دسته از کشورها، روابط با کشورهای مهم و منتقد آمریکای لاتین همچون برزیل، آرژانتین، شیلی و تا حدی پاراگوئه نتوانسته نوبدبخش منافع مهمی برای ایران باشد. با وجود این که سطح همکاری‌های ایران با برزیل در حوزه اقتصادی در سال‌های اخیر گسترش یافته و این کشور در دوره ریاست جمهوری داسیلوا به حمایت از حقوق هسته‌ای ایران توجه کرد اما برازیلیا هیچ‌گاه

توانسته در مقام یک شریک استراتژیک برای ایران ایفای نقش کند. حضور مستمر در برنامه هسته‌ای ایران در سال ۲۰۱۰ و مواجه شدن آن‌ها با برخورد سرد اوباما، اظهارات رئیس‌جمهور برزیل - دیلما روسف^۱ - در مورد مسئله حقوق بشر و دموکراسی در ایران و میانه‌روی وی در رابطه با ایران نمونه‌هایی از عدم قطعیت در بسط همکاری‌های ایران با برزیل بوده است (Karmon, 2011:290). در مقایسه با برزیل، روابط ایران با آرژانتین با چالش‌های بیشتری مواجه بوده که این موضوع تا حد بسیاری به مسئله بمب‌گذاری در بونس‌آیرس در سال ۱۹۹۴ و انجمن یهودیان آرژانتین^۲ و اتهام این کشور به ایران باز می‌گردد. لغو سفر رئیس‌جمهور آرژانتین به مراسم افتتاحیه ریاست جمهوری اکوادور با آگاهی از حضور ایران و درخواست وی در سال ۲۰۰۷ از مجمع عمومی سازمان ملل برای بررسی کمک‌های ایران به حملات تروریستی (Karmon, 2010:283) نمونه‌ای از روابط غیرعادی ایران و آرژانتین در این زمان بود.

علی‌رغم گسترش کمی روابط ایران با آفریقا و آمریکای لاتین از سال ۱۳۸۴ به بعد و نیز ضعف شدید در تعمیق روابط همه‌جانبه و درعین‌حال دوطرفه شواهد حاکی از آن است که حداقل در حوزه مواضع اعلانی و عرف دیپلماتیک رویکرد ایران به این مناطق بسیار بیشتر شده است که خود گویای تقویت نگاه جهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران است. بررسی این روندهای روابط ایران با این دو منطقه - که مصداق بارز جهان‌سوم به شمار می‌روند - حاکی از آن است که این روابط عمدتاً ماهیتی سیاسی به خود گرفته و به شدت از جانب ایران متأثر از مؤلفه‌های داخلی تأثیرگذار بر سیاست خارجی این کشور است و به همین جهت ابعاد مادی‌گرایانه نیز در آن کمرنگ است.

۲,۳. انقلاب اسلامی و نوجوان‌سوم‌گرایی

همان‌گونه که بررسی روندهای نوجوان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران به‌ویژه در دوران دولت‌های نهم و دهم نشان داد مؤلفه اقتصادی و تلاش برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های نهادی و استراتژیک این بخش از جهان در سطح بین‌المللی چندان پر رنگ نبود. به بیانی دیگر، بررسی تجربه عینی و تاریخی جهان‌سوم‌گرایی در این زمان حاکی از آن است که مؤلفه‌های موجود در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی - آن‌گونه که در مورد دیگر قدرت‌های نوظهور بررسی شد - تأثیرگذار نبوده و به همین جهت باید به سطح ملی توجه کرد که از منظر این نوشتار این سطح و تأثیر آن در تقویت گفتمان نوجوان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران به شدت متأثر از انقلاب اسلامی و پیامدهای نهادی و معنایی آن است.

اولین مؤلفه‌ای که می‌توان از آن نام برد، به ماهیت انقلاب اسلامی و تأثیر آن بر شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی در ایران باز می‌گردد. نظام جمهوری اسلامی از بدو تأسیس تحت تأثیر نوع مبارزات و اندیشه‌های رهبران آن، اصول و اهدافی را برای خود پایه‌گذاری کرد که آن را فراتر از یک حکومت پذیرنده وضع موجود، به نظامی انقلابی و تحول‌خواه تبدیل می‌کرد. زمانی که یک انقلاب به وقوع

1. Rusef

2. The Argentine on Jewish Mutual Association

می‌پیوندد اولین و صریح‌ترین واکنش آن، جهت‌گیری در مقابل مظاهر نظام پیشین است. در دوره پهلوی نظام سیاسی حاکم بر ایران تمامی مناسبات و ترجیحات سیاست خارجی خود را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی در قالب اتحاد و ائتلاف با امریکا قرار داده بود و درست در زمانی که اولین جریان‌های انقلابی در کشور رشد کرد واکنش به این محور در مرکز شعارها و تبلیغات ضد رژیم قرار گرفت. این موضوع تا آنجا شدت یافت که رژیم پهلوی مبنای مشروعیتی خود را در گرو این همکاری با غرب دیده و از این جهت به‌عنوان دولتی «دست‌نشانده» معرفی شد (ازغندی، ۱۳۷۶: ۵-۲). در این حالت طبیعی است که نظام جدید نمی‌توانست حداقل در مراحل اولیه تأسیس خویش این آثار رژیم گذشته را تحمل کند. به همین جهت در اولین گام غرب‌گرایی به‌عنوان ضد جهان‌سوم‌گرایی از رویکردهای موجود در روابط خارجی ایران رخت برپست.

دومین تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر ماهیت نظام سیاسی به نوع نگرش به نظم موجود بین‌المللی مرتبط است. به‌طور کلی از اوان انقلاب اسلامی تاکنون سه رویکرد نسبت به نظم موجود بین‌المللی در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران مشاهده شده است؛ رویکرد نخست رویکرد پذیرشی است که طی آن این استدلال صورت می‌گیرد که نظام بین‌الملل و ساختارها و کارگزاران آن محصول چندین قرن تجربه تاریخ سیاسی و فکری غرب بوده و از چنان مبانی فکری و عملی برخوردار است که نمی‌توان به تقابل با آن پرداخت. ایران باید تلاش کند تا با توجه به موقعیت بی‌نظیر خود در درون نظم موجود و سازوکارهای آن قرار گرفته و از این ظرفیت برای ارتقای منافع خود بهره‌گیری. در برابر این رویکرد، طرفداران در مواجهه با نظم موجود بین‌المللی قرار می‌گیرند که معتقدند سازوکارهای نظم بین‌المللی از قدرت‌های بزرگ گرفته تا نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی ناعادلانه و ظالمانه و متناسب با منافع یک اقلیت کوچکی است که از استثمار و چپاول دیگر کشورها هیچ ابایی ندارند و نظام بین‌الملل نظامی سلطه‌جویانه است (محمدی، ۱۳۸۷: ۱۲۳). در نتیجه سیاست خارجی ایران باید در مسیری قرار گیرد تا با همراهی دیگر کشورهای منتقد نظم بین‌المللی زمینه‌ای از بین بردن این نظم را فراهم کنند. در میانه این دو رویکرد، اصلاح‌گرایانی قرار می‌گیرند که معتقدند نظم موجود بین‌المللی نظامی ناعادلانه است، اما نمی‌توان با تکیه صرف بر منابع قدرت اندک کشورهای منتقد و عملکرد شعاری به‌مواجهه با آن پرداخت زیرا باعث خواهد شد هزینه‌های کشورها افزایش‌یافته و تحقق هدف نیز به آرمانی دست‌نیافتنی تبدیل شود. در مقابل، باید با رویکردی تعدیلی از سازوکارهای همین نظم به‌صورت درون سامانه‌ای استفاده کرده و با بسیج نیروها به تدریج به اصلاح مبادرت کرد (واعظی، ۱۳۸۷؛ کتابی و راستینه، ۱۳۸۸: ۱۲).

نگاهی هر چند کوتاه به هر سه رویکرد موجود در سیاست خارجی ایران نشان می‌دهد که اهمیت انقلاب اسلامی و تأثیر آن در زمینه‌های هر سه وجود دارد. فراتر از رویکردهای دوم و سوم که اساساً متأثر از ماهیت انقلابی به نظم بین‌المللی موجود نگاهی انتقادی دارند در رویکرد نخست نیز نسبت به انقلاب اسلامی نگاهی حفظ محور مشاهده می‌شود؛ به این معنا که اهمیت حفظ انقلاب اسلامی و یکی از راه‌های حفظ و تداوم آن همکاری هر چند موقتی با نظام بین‌المللی است. بنابراین ظرفیت جهان‌سوم در

قالب مفهوم گفتمان نوجوان‌سوم‌گرایی اگرچه در طول دوران بعد از انقلاب در دوره‌های مختلف با نوسان‌هایی روبه‌رو بوده اما در تمامی آن‌ها وجود داشته است. این خود مهم‌ترین عاملی است که در سیاسی کردن و ارزشی کردن گفتمان نوجوان‌سوم‌گرایی مؤثر بوده است.

ایدئولوژی اسلامی دومین عاملی است که منبعث از آرمان‌های انقلاب اسلامی به تقویت جهان‌سوم‌گرایی کمک کرده و به این گفتمان ماهیتی معنا محور و سیاسی داده است. عاملی که باعث شد تا مشی انقلابی و تجدیدنظرطلب نظام جمهوری اسلامی و در ادامه توجه به جهان‌سوم به‌عنوان ظرفیت اصلی برای این تفسیر در سازوکارهای موجود لحاظ شود ایدئولوژی نظام و تبلور آن در قالب جهان‌سوم‌گرایی در قانون اساسی بود. ایدئولوژی اسلامی حاکم بر نظام سیاسی ایران از چند جهت به تقویت رویکرد سیاست خارجی به جهان‌سوم و غیرمادی کردن آن کمک کرده است؛ اولین بعد اثرگذاری ایدئولوژی به ایفای نقش آن در تعریف از هویت ملی ایران بازمی‌گردد. ایدئولوژی به‌عنوان «مجموعه‌ای از مفاهیم و مفروضه‌ها در مورد رفتار و نظام‌های اجتماعی یا رشته‌ای از ایده‌ها و اندیشه‌ها در مورد نظم و نقش‌های سیاسی- اجتماعی» (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۹۰) بازتاب ارزش‌هاست. این ارزش‌ها به نقش ملی یک کشور شکل داده و نقش ملی مبنای هویت ملی است. به‌عنوان نمونه زمانی که حمایت از کشورهای مستضعف در قالب ایدئولوژی، یک ارزش برای نظام سیاسی ایران محسوب می‌شود نقش ملی کشور در قالب عامل ضد امپریالیست معرفی شده و هویت کشور در مخالفت با عامل ظلم و حمایت از مظلوم که تبلور آن جهان‌سوم است نمود می‌یابد. این نگاه باعث می‌شود تا منابع سیاست‌گذاری خارجی کشور برای تثبیت هویت ملی و منافع مترتب بر آن که در تقویت روابط با جهان استضعاف تعریف شده در راستای منویات سیاسی و تحقق نگاه هویت‌گرا بسیج شود.

علاوه بر آن، ایدئولوژی اهداف و منافع ملی را ترسیم می‌کند و از آینده چشم‌انداز ارائه می‌دهد (دهقانی، ۱۳۸۸: ۹۰-۹۲؛ Hunter, 2010:22) مثلاً زمانی که صحبت از تشکیل امت واحد، حمایت از مستکبران و مستضعفان، دفاع از حقوق مسلمانان و عدم تعهد در برابر قدرت‌های سلطه‌گر به‌عنوان ملاحظات انقلابی ایران مطرح می‌شود (صفوی، ۱۳۸۷: ۱۰۸-۱۱۴) چارچوب جهان‌سوم در سیاست خارجی پایه‌گذاری می‌شود و ملاحظات مادی‌گرایانه تا حد بسیاری رنگ می‌بازد.

آن چیزی که به نظر می‌رسد به تداوم رویکرد توجه به جهان‌سوم - هرچند با شدت و ضعف- در سیاست خارجی ایران منجر شده، بعد نهادینه یا تأسیسی آن است. در این راستا، قانون اساسی به‌عنوان سومین منبع مهم گفتمان نوجوان‌سوم‌گرایی باین بیان این‌که «رسالت این قانون آن است که زمینه‌های اعتقادی نهضت را عینیت بخشد و می‌کوشد تا راه تشکیل امت واحد جهانی را هموار کند و استمرار مبارزه در نجات ملل محروم و تحت ستم در تمامی جهان تداوم یابد» (مقدمه قانون اساسی به نقل از صفوی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) در عمل راه توجه به کشورهای جهان‌سوم را باز گذاشته است. این راه در اصل ۱۵۴ قانون اساسی باین بیان این‌که «جمهوری اسلامی ایران در عین خودداری کامل از دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، از مبارزه حق‌طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند»

بیشتر مورد تأکید واقع می‌شود و از آنجاکه قانون اساسی سند کلان سیاست‌گذاری کشور محسوب می‌شود سایر اسناد جزء و نیز راهبردها در حوزه سیاست خارجی ناگزیر از لحاظ و توجه به منویات آن هستند. تأکیده‌های موجود در مقدمه و اصول قانون اساسی کاملاً مبین این نکته هستند که حرکت سیاست خارجی برای توسعه روابط با جهان‌سوم نه بعدی اقتصادی و مادی‌گرایانه دارد و نه اهداف استراتژیک را دنبال می‌کند بلکه قرارگیری این گفتمان در سیاست خارجی ایران بیشتر به‌عنوان یک وظیفه و رسالت حمایت از حق در برابر ظالم دیده می‌شود. تعقیب این اهداف بر مبنای قانون اساسی آن چیزی است که در نهایت منجر به برآورده شدن اهداف انقلاب اسلامی و نهضت برآمده از آن می‌شود.

افزون بر حوزه نظری، تبلور آرمان‌ها و اهداف ناشی از مؤلفه‌های سه‌گانه قانون اساسی، ماهیت انقلابی نظام سیاسی و ایدئولوژی در حوزه عملی سیاست خارجی در دوران بعد از انقلاب اسلامی به‌نوعی منجر به برخی تفاوت‌ها میان ایران با مناطق پیرامونی شده و خودبه‌خود زمینه توجه ایران را به مناطق دیگر فراهم کرده است. تفاوت در ماهیت نظام‌های سیاسی، ایدئولوژی‌های سیاسی متفاوت، حضور قوی و مؤثر سایر کنش‌گران منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای، تفاوت عمده در نوع برداشت از مفاهیم امنیتی نظیر تروریسم و بنیادگرایی مذهبی و عدم توجه لازم به مسائل اقتصادی منطقه از سوی ایران علی‌رغم وجود ظرفیت‌های همکاری اقتصادی و نیز ضعف‌های ساختاری اقتصادی کشورهای منطقه، مهم‌ترین این تفاوت‌هاست که مشوق دیگری برای روابط ایران با جهان‌سوم بوده است (Arghavani, 2013: 98). از این‌رو، با اتکا بر حوزه‌ها و عوامل نظری عمدتاً برآمده از تأثیرهای انقلاب اسلامی و پیامدهای آن بر سیاست خارجی ایران در مناطق پیرامونی این مهم مشخص می‌شود که سطح ملی تأثیری عمده در غیرمادی و سیاسی کردن گفتمان نوجهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران داشته است.

نتیجه‌گیری

یکی از محورهای مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بحث جایگاه کشورهای جهان‌سوم در رویکردها و گفتمان‌های سیاست خارجی و بررسی ریشه‌ها و خاستگاه‌های آن است. از دهه ۱۹۹۰ میلادی و به‌ویژه از دهه نخست هزاره جدید نظام بین‌المللی شاهد روند رو به رشدی از توجه کشورهای مختلف به بسط و توسعه روابط با کشورهایی بوده که اصطلاحاً جهان‌سوم نامیده شده و از حیث جغرافیایی در محدوده افریقای زیرصحرا و امریکای لاتین قرار می‌گیرند. هم‌زمان با این روند، سیاست خارجی ایران نیز از اوان انقلاب اسلامی تا به امروز به توسعه روابط با این کشورها توجه داشته و مصادف با دولت‌های نهم و دهم به تعمیق روابط با این حوزه توجه بیشتری نشان داد. در بررسی ریشه‌های این تحول در عرصه بین‌المللی و سیاست خارجی ایران یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که درحالی‌که توجه قدرت‌های نوظهوری همچون چین، هند یا ترکیه به توسعه مناسبات با کشورهای جهان‌سوم متأثر از نیازهای داخلی و شرایط ناشی از جهانی‌شدن بوده توجه سیاست خارجی ایران عمدتاً معطوف به امور سیاسی با ماهیتی معناگرایانه بوده و این مهم تحت تأثیر انقلاب اسلامی و تأثیرات اساساً ساختاری آن در سطح ملی کشور است. به بیانی دیگر، نوجهان‌سوم‌گرایی قدرت‌های نوظهور متأثر از ساختار نظام بین‌الملل و تعامل آن با

سطح ملی بعدی مادی‌گرا و غالباً اقتصادی گرفته اما تأثیر ماهیت انقلاب اسلامی، ایدئولوژی و قانون اساسی ایران بر سیاست خارجی باعث شده تا علی‌رغم الزامات اقتصادی بین‌المللی نگاه ایران به جهان‌سوم یا تقویت گفتمان نوجهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران به شدت رنگ و بوی سیاسی و معناگرا به خود گیرد و الزامات اقتصادی در اولویت‌های بعدی باشد.

نکته قابل‌تأمل آن است که اگرچه رابطه مستقیمی بین انقلاب اسلامی و ساختارهای نهادی آن با رویکرد نوجهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران وجود دارد اما شاخص‌ها و الزامات عصر جدید در نظام بین‌المللی که با ویژگی وابستگی متقابل و درهم‌تنیدگی موضوعی همراه است این ضرورت را تقریباً بر تمامی دستگاه‌های سیاست‌گذاری کشورها تحمیل کرده که به نیازهای داخلی در پرتو منافع و رویکردی جهانی پاسخ داده شود. ضمن آن که کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین بنابه پشتوانه عمل‌گرایی فزاینده و ضرورت پاسخ به نیازهای رشد و توسعه، روابط خود با دیگر مناطق را با اولویت اقتصادی تنظیم می‌کنند و تمایل چندانی به ادبیات ضد استعماری و شعاری ندارند و همین محور ضرورت ایجاد یک توازن مؤثر میان نوجهان‌سوم‌گرایی سیاسی و اقتصادی یا مادی و معنایی را در سیاست خارجی ایران ایجاد می‌کند.

منابع

- آلدن، کریس (۱۳۸۷)، *سیاست خارجی جدید چین در آفریقا*، ترجمه احمدبخشی، مطالعات آفریقا، شماره ۱۸، ۱۸۹-۱۴۹.
- الهی، همایون (۱۳۸۳)، *شناخت ماهیت و عملکرد امپریالیسم*، تهران: قومس.
- ازغندی، علیرضا (۱۳۷۶)، *روابط خارجی ایران (دولت دست‌نشانده) ۱۳۳۰-۱۳۵۷*، تهران: قومس.
- بخشی، احمد (۱۳۸۸)، *بررسی تاریخی حضور ترکیه در قاره آفریقا*، مطالعات آفریقا، شماره ۲۰، ۱۶۴-۱۲۱.
- حاجی یوسفی، امیرمحمد (۱۳۹۱)، «چشم‌انداز سیاست خارجی ایران: تعامل یا تقابل؟» در *مجتبی مقصودی (گردآورنده) ایران، سیاست و آینده‌شناسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (۱۳۸۶)، *گفتمان اصول‌گرایی عدالت‌محور در سیاست خارجی دولت احمدی‌نژاد*، دانش سیاسی، بهار و تابستان، سال سوم، شماره ۱، ۶۷-۹۸.
- دهقانی فیروز آبادی، سید جلال (۱۳۸۸)، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: سمت.
- رضانی، روح‌الله (۱۳۸۰)، *چارچوبی تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.
- سجادی‌پور، محمدکاظم (۱۳۸۶)، *چارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۵)، *اصول روابط بین‌الملل*، تهران: میزان.
- عسگرخانی، ابومحمد و ارغوانی فریریز (۱۳۹۰)، «سیاست تعامل سازنده و الزام توسعه روابط اقتصادی ایران و آفریقا»، *مجله روابط خارجی*، سال سوم، شماره ۲، تابستان، ۱۵۹-۱۳۳.

- صفوی، سید حمزه، (۱۳۸۷)، *کالبدشکافی سیاست خارجی ج.ا.ایران*، تهران: دانشگاه امام صادق (ع).
- کتابی، محمود و احمد راستینه، (۱۳۸۸)، «دکترین تعامل سازنده در سیاست خارجی ایران و ژئوپلیتیک نوین عراق»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*، شماره ۳۲: ۳-۱۱.
- گریفیتس، مارتین، (۱۳۸۸)، *دانشنامه روابط بین‌الملل و سیاست جهان*، ترجمه علی‌رضا طیب، تهران: نی.
- قاسمی، فرهاد، (۱۳۹۰)، *نظریه‌های روابط بین‌الملل و مطالعات منطقه‌ای*، تهران: میزان.
- محمدی، منوچهر، (۱۳۸۷)، *آینده نظام بین‌الملل و سیاست خارجی ج.ا.ایران*، تهران: دانشکده وزارت خارجه.
- موحدین، محسن، (۱۳۸۷)، «نگاهی به تجارت خارجی ایران در سال ۱۳۸۷»، *ماهنامه رویدادها و تحلیل‌ها*، شماره ۵۴.
- واعظی، محمود، (۱۳۸۷)، «راهبرد تعامل سازنده و الزامات سیاست خارجی توسعه‌گرا» در *مجموعه مقالات سیاست خارجی توسعه‌گرا*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- هتته، بزورن، (۱۳۸۱)، *تئوری توسعه و سه جهان*، ترجمه سید احمد موثقی، تهران: قومس.
- Arghavani Pirsalami, Fariborz (2013), "Third Worldism and Ahmadinejad's Foreign Policy", *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 4, No. 2, Summer, pp. 81-109
- Ayiar, M. (2008), "From Yesterday to Tomorrow", *Africa Quarterly*. Vol. 48, No. 1, pp. 22-28.
- Desai, N. (2009), "India and Africa: A New Engagement", *India Quarterly*, 65. 4. pp. 413 – 29.
- Ehteshami, Anoushiravan & Zweiri, Mahjoob.eds (2008), *Iran's Foreign Policy: From Khatami to Ahmadinejad*, Ithaca Press.
- Hunter, Shirin. T (2010), *Iran Foreign Policy in the Post-Soviet Era*, Clifornia: Praeger.
- Jakobson, L (2009), "China's Diplomacy Toward Africa: Drivers and Constraints", *International Relation of the Asia Pasific*, Vol. 9, pp: 403-433.
- Karmon, Ely (2010), "Iran Challenges the United States in It's Backyard, in Latin America", *American Foreign Policy Intrests*, 32: 5, pp.276-296.
- Karmon, Ely (2011), "Iran Challenges the United States in Latin America: An Update", *American Foreign Policy Interests*, 33: 2, pp. 93-98.
- Lanteigne, M. (2009), *Chinese Foreign Policy: An Introduction*, London and New York: Routledge.
- Lotfian, Saideh (2010), "The New Role of Latin America in Iran's Foreign Policy", *Iranian Review of Foreign Affairs*, Vol. 1, No.3, Fall, pp.33-62.
- Nash, Andrew (2002), "Third Worldism", *African Sociological Review* 7, 1, pp.94-116.
- Patel, Rajeev & Mcmichael, Philip (2004), "Third Worldism and the Lineage of Global Facism: The Regrouping of the Global South in the Neoliberal Era", *Third World Quarterly*, Vol.25, No.1, pp.231-254.
- Pham , J. Peter (2010), "China s Strategic Penetration of Latin America: What It Means for U.S Interests.", *American Foreign Policy Interests*, 32:6, pp.363-381.
- Ramamurthi, T. C. (1997), "Foundations of Indias Africa Policy", *Africa Quarterly*, Vol. 37, pp. 34-51.

- Rosenau, James N (1969), *Linkage Politics*, NewYork: The Free Press.
- Taylor, I, Xiao. Y. (2009), ”A Case of Mistaken Identity: China Inc. and Its Imperialism in Sub – Saharan Africa”, *Asia Politics and Policy*, Vol. 1, No. 4, pp: 709 – 725.
- Teng, Chung- Chian (2007), “Hegemeny or Partenership: Chinas` Strategy and Diplomacy Toward Latin America” in *China and the Developing World*, Edited by Eiseman *et al*, New York and London: M.E. Sharpe.
- UNCTAD (2008), *World Investment Report*, New York and Geneva: United Nations.
- Waltz, Kenneth N. (1979), *Theory of International Politics*. New York and London: Routledge.